

سازمان جوانان مترقی

جنبش دموکراتیک نوین افغانستان

ونقش رفیق اکرم یاری در مبارزات خلق ما برای رهائی

بخش سوم

تکمیل یک گزارش

در بخش اول تحت عنوان فرعی شماره 1 (از نظر تاریخی) نام تشکلهای سازمانهایی که بعد از انشعاب گروه اپورتونیست داکتر فیض به وجود آمدند، اشاره شده است. در اینجا می‌خواهیم علاوه کنیم که یک تشکل دیگر که از آن نام برده نشده "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" است. این سازمان در اواخر سال 1358 تشکیل شد و در سال 1360 تحت ضربه قرار گرفت. بعد از تقریباً دو سال مبارزه، بار دیگر در اوایل سال 1362 مجدداً تشکیل شد. "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه بود.

انتقاد پیکار بنوال از سازمان جوانان مترقی

سرانجام جناب بنوال بعد از آنهمه مقدمه چینی به حمله دست می‌زند: حتماً سن های من به یادمی آورند زمانی که رهبری شعله جاوید ضربه خورده و به زندان افتادند، بعد از مدتی اختلافات آغاز شده بالا گرفت؛ زنده یاد انجنیر عثمان ورفقای نزدیکش پس منظر تاریخی را بیرون دادند و از شعله جاوید جدا شدند. این اولین انشعابی بود که به وجود آمد. دلایل عمده آن موجودیت سازمانی که از خفار رهبری میکرد دور هبران از وجود آن آگاه نبودند، انتقاد از شیوه و طرز العمل شعله ای ها و انتقاد از تظاهرات که عمل افشاگرانه و برخورد علنی بود و توضیح اینکه با این



شیوه عمل رهبران صحه میگذارند که دموکراسی دولت پوشالی ظاهر قابل اعتماد است و این نخستین انشعاب اکرم یاری راسر زبان ها انداخت. آنهم نه بخاطر رهنمودهای درست و انقلابی او بلکه به دلیل اشتباهات ایشان. و ما از این ببعد با نام یاری آشنا شدیم. شمامه این بخش منشعب شده، لقب آوانتوریست راداده اید. مطمئن هستی که درست نام گذاری کرده ای؟ ببینید سازمان جوانان مترقی که از پشت پرده رهبری میکرد، صدها هزاران جوان را بخیابان ها آورد، تک تک آنها را به پولیس و دستگاه ضبط احوالات معرفی کرد ظاهر معرفی کرد، روانه زندان کرد و بعد رژیم های فاشیستی خلق و پرچم دسته دسته آنها را بزندان انداخته و اعدام کرد. صادقانه بگوئید به این برخورد غیر مسئولانه، که تاکنون کسی مسئولیت آن را به عهده نگرفته چه نام میدهید؟؟؟

در کجای این جریانات نقش عمده رهبری کننده رایاری دارد؟ بعنوان سخنران که اورا نمی شناختیم، حالا بگردیم با هم اگر اثری، نوشته و رهنمودی از ایشان در دسترس باشد. شما کدام شماره شعله جاوید را سراغ دارید که مقاله ای بنام اکرم "یاری" نشر کرده باشد؟ کتابی، اثری که تحلیل وضع اجتماع در آن بیان شده باشد، شاید با نام دیگری نشر شده. حداقل من اطلاع ندارم. شاید عده دیگری هم باشند. اگر یک لحظه ببپذیریم که زیر نام دیگری فعالیت داشت و نشریاتی داشت، آیا درست بوده؟ خود را با نام مستعار حفظ کند و هزاران جوان را با اسم و چهره واقعی شان بمیدان بکشد...."

به این قسم می بینیم که پیکار بنوال کسی نیست که نداند "جنبش شعله جاوید" کدام قسمت بود و سازمان جوانان مترقی کدام قسمت. تفاوت بین این دو مسئله را او خوب میدانند و بخش جنبش را با دقت از بخش رهبری کننده با این جملات جدا میسازد. "... دلایل عمده آن موجودیت سازمانی که از خفا رهبری میکرد دور رهبران از وجود آن آگاه نبودند". اما آنچه او متوجه نمیشود اینست که از یکطرف انجنیر عثمان، عین علی بنیاد، اسحق نگارگرو... غیره را رهبران شعله جاوید میخواند و از طرف دیگر میگوید که پس منظر نویسان از طرز العمل شعله ای ها انتقاد کردند و گفتند که رهبری افشاگرانه عمل میکند و دموکراسی ظاهر شاه را قابل اعتماد میدانند. "انتقاد از شیوه و طرز العمل شعله ای ها و انتقاد از تظاهرات که عمل افشاگرانه و برخورد علنی بود و توضیح اینکه با این شیوه عمل رهبران صحه میگذارند که دموکراسی دولت پوشالی ظاهر قابل اعتماد است و این نخستین انشعاب اکرم یاری راسر زبان ها انداخت". پیکار بنوال این سخنان را به انجنیر عثمان و اسحق نگارگرو غیره نسبت میده و ولی خود ننگ نمیداند که همان را حیف خایانه را با این جملات باز بگوید "ببینید سازمان جوانان مترقی که از پشت پرده رهبری میکرد، صدها هزاران جوان را بخیابان ها آورد، تک تک آنها را به پولیس و دستگاه ضبط احوالات معرفی کرد ظاهر معرفی کرد". مشاهده میکنیم که جزع و فزعی را که "پس منظر نویسان خاین" به راه انداختند تا امروز ورد زبان عناصری اند که خود را کاذبانه شعله ای میخوانند.

در این جادو نظر وجود دارند. نظر اول نظر "پس منظر نویسان و پایدوان خارج از زندان آنها" و افرادی مانند آقای بنوال است. این نظر بر آمدن توده های انقلابی، روشنفکران نسبتاً آگاه و زحمتکششان را بمیدان مبارزه علیه امپریالیسم، سوسیال- امپریالیسم و ایادی خائین آنها "اخوان الشیاطین، خلق و پرچم" محکوم

میکنند و میگویند "بنیادسازمان جوانان مترقی که از پشت پرده رهبری میکرد، صدها هزاران جوان را بخیابان ها آورد، تک تک آنها را به پولیس و دستگاه ضبط احوالات معرفی کرد ظاهر معرفی کرد، روانه زندان کرد و بعد از ژیم های فاشیستی خلق و پرچم دسته دسته آنها را بزندان انداخته و اعدام کرد.."

نظر دوم، نظر مائویست هاست و آنها به مسایل به این طریق نگاه نمیکنند. آنها تظاهرات، شورش ها و انقلابات را تابع شرایط عینی- تاریخی و رشد تضادهای داخل جامعه میدانند. نقش فرد رهبری کننده در حرکت هائی مانند تظاهرات شعله جاوید محض یک بخش قضیه میباشد و بخش های دیگر قضیه را اوضاع جامعه (درپائین بر روی آن بیشتر صحبت خواهیم کرد) خواست های تظاهرات، آمادگی تشکیلات یعنی رشد تضادهای داخل آن،... و غیره تشکیل میدهند. حذف این ضریب ها از معادله و نوشتن تمام پیروزی ها و یا تقصیرها به حساب رهبری ننهند درست نیست، بلکه ما آدمی نیستیم که از نظر عقلی سالم باشد. اما هم "پس منظر نویسان و پایدوان شان در خارج از زندان" وهم افرادی مانند پیکار بنوال همین اشتباه را مرتکب شده و میشوند. تاریخ نشان میدهد که این اشتباه در طی این 45 سال کماکان با همین مضمون و محتوا صورت گرفته و ذهن عده ای را برخلاف حقیقت سمت و سو داده است.

حقایق از این قرار است که جنبش های بورژوا- دموکراتیک مانند انقلاب روسیه در سال 1905، انقلاب چین در سال 1912 و ادامه آن در سالهای 1920-21 یک مقطع بحرانی یا نقطه گذار است. این مقطع میتواند به دو سمت انکشاف یابد؛ به سمت پرولتاریا و انقلاب و به سمت بورژوازی و ضدانقلاب. از نظر تئوری عمل نیروهای مربوط به پرولتاریا در این نقطه خیلی مهم است. سازمان جوانان مترقی نیز باید انتخاب میکرد که آیا در پاسخ به تظاهرات میهنفروشانه خلق و پرچم در دفاع از منافع سوسیال امپریالیزم شوروی با تظاهرات به آگاهی توده هادست بزندوشگردهای مزدورانه آنها را در ملاعام افشاکند و یا سکوت نماید تا "دستگاه اطلاعات ظاهر مخفی بماند"؟! از جانب دیگر نیروهای پوتنسیال انقلابی در دانشگاه و مدارس نیز مطرح بودند. در صورت سکوت جنبش انقلابی، آنها یاب به خلق و پرچم می پیوستند و یابطور حرکت های خود بخودی انرژی مقاومت شان را ضایع میساختند. در این هر دو صورت اوضاع بدون هیچگونه سوالی به نفع انقلاب حرکت نمیکرد. اما سازمان جوانان مترقی مرتکب این اشتباه نشد و نگذاشت که جنبش توده ای بدست خلق و پرچم و یابورژوازی ناپیگیر ناسیونالیست و بوالهوس بیافتد. این همان چیزی است که "پایدوان پس منظر نویسان" را تاکنون عصبانی میسازد.

مضاف بر این آیسازمان جوانان مترقی جنبشی را که به این صورت در دل توده ها در دانشگاه و مدارس کشور ریشه می دوانید، باید سیاسی میساخت و یابدر همان حدود خواستهای محصلین و متعلمین نگه میداشت؟! انتخاب اول انتخاب انقلابی و مائویستی است که رفیق اکرم یاری و رفقای دیگر به آن عمل کردند و جنبش صنفی محصلین را به جنبش سیاسی ضد استعمار ملاکین و بورژوازی کمپرادور از یک طرف و جنبش ضد غارت، زورگویی و ستمگری امپریالیزم و سوسیال- امپریالیزم از طرف دیگر مبدل ساختند. انتخاب دوم، انتخاب خرده بورژوازی ترس و جوبون است که میکوشد جنبش را در چارچوب خواست

های صنفی (اکونومیزم) محدود سازد. تاریخ مبارزات پرولتاریاتشان می‌دهد که هم لنین و حزب بلشویک و هم مائوتسه دون و حزب کمونیست چین راه اول را انتخاب کردند. آنها در پیشاپیش جنبش قرار گرفته و آنرا سیاسی ساخته و به آن سمتی بردند که علم انقلاب به آنها نشان میداد. رفیق اکرم یاری و رفقای دیگر در داخل سازمان جوانان مترقی هم عین کار را کردند. در چنین مقاطع است که نقش تاریخی رهبران برجسته میشود و تاریخ که در آن مقطع عظیمترین و پراهمیت ترین تصمیم گیری هاراجلوشان گذاشته است، با رضایت نام آنها را گرامی میدارد. پیشگامان ما امروز ما مجدداً اعلام کردند که "ما کاملاً می توانیم از تمام موانع و دشواری های گذریم نیروی ماشکست ناپذیر خواهد بود به شرط آنکه شایسته باشیم ایدئولوژی مترقی و پیشرو را بگیریم، به شرط آنکه به توده هایمان داشته باشیم، باتوده هایکی شویم و آنها را به پیش هدایت نمائیم". آنها به اینصورت طوفان آفریدند و کشتی رزمنده جنبش مائویستی افغانستان را بر بال آن سوار کردند. اینکار خلق و پرچم و "پس منظر نویسان و پادوان شان را" به نفرین و ناسزا گوئی تحریک کرد، روشن فکر ترسو و بی ایمان را به نطع بدگوئی و مذمت نشانید و افرادی مانند آقای بنوال و سید غلام علی مشرف را تا امروز ذوق و دلخور ساخت. اگر آنها مانند رهبران سازمان های "ساما" و "رهائی" که در جریان جنگ مقاومت از دنبال ارتجاع و امپریالیزم به راه افتادند، بز دلانه دست به مارکسیزم زدائی زدند، بیرق سبز اسلام را بلند و توده هارابه راه سازش با ارتجاع و امپریالیزم بردند. عمل میکردند، اپورتونیست هانه آنروزونه امروز آنها را مورد انتقاد قرار نمیدادند. اگر آنها مانند رهبران "ساما" و "رهائی" موضع گیری ارتجاعی فئودالیزم را (مانند ساما در اعلام مواضع) تائید و تقویه میکردند و به پابوسی مرتجعینی مانند میاگل جان و غیره میشتافتند تا آنها جبهه (!) بسازند، دست به کودتای زندوبه نظامیان مرتجع اخوانی سوگند یاد میکردند که "احکام دین مقدس اسلام را بیشتر از پیش تبلیغ خواهند کرد"، امروز افرادی مانند پیکار بنوال، سید غلام علی مشرف آنها را تقدیس نموده و یک واژه انتقادی هم در موردشان نداشتند. رفیق اکرم یاری و سازمان تحت رهبری اش توده هارادرمسیر انقلاب برد و در سنگرمبارزه با امپریالیزم و سوسیال- امپریالیزم و سگان زنجیری آنها که در افغانستان بر سر قدرت بودند و یاد پریشگاه قدرت دم جنبانی میکردند، رهبری کردند. سیاست غارتگرانه امپریالیزم و سوسیال- امپریالیزم را در افغانستان افشا و نقاب از چهره مزدوران خائین آنها (خلق، پرچم و اخوان) برداشتند. آیا در این میان عده ای افشا شدند؟ آری، در هر جائی که مبارزه وجود دارد قربانی نیز وجود دارد. تازمانی که ساما علیه رژیم خلق و پرچم مبارزه میکرد نیز قربانی هایی داده است، آن مبارزه برحق و آن قربانی ها غیر قابل جلوگیری بود و هیچکس حق ندارد بگوید که چرا فلانی هاتحت رهبری مجید کلکانی فقید از سال 1360-1357 به شهادت رسیده اند. هر جا مبارزه وجود دارد قربانی نیز وجود دارد.

آیا مبارزات شعله جاوید چه در سطح پوهنتون و چه در سطح مکاتب قربانیانی داشت؟ آری، اصیل شهید، سیدال سخندان شهید در پوهنتون کابل بدست عوامل امپریالیزم و ارتجاع بقتل رسیدند. ده ها و صدها تن متعلم در مکاتب کشور از مکتب اخراج گردیده و پروسه تحصیلی محصلین یک سال بعقب افتاد. عده ای از دانشجویان شعله ای افشا گردید، برخی هم در زندان رفتند. اما آیا الترناتیف دیگری هم وجود داشت؟ برای افرادی مانند آقای بنوال که پس پیفیزم بورژوائی را زیر نام "مبارزه مخفی" و "پنهانکاری" ترجیح

میدهند، "آری"، اینگونه افراد میگویند "بایدکار مخفی صورت میگرفت". اما برای آنهاییکه مبارزه طبقات تصادم پیوسته و دایمی، متداوم و غیر قابل انفصال است، پاسخ منفی میباشد. نه آلترناتیف دیگر وجود داشت. تظاهرات شعله جاوید حرکات میکانیکی نبود که بدست رفیق اکرم یاری و یاکسان دیگر بر حسب رسم "تئاتر" خیمه شب بازی این زمان و آن زمان صورت بیگیرد یا نگیرد. آنها نیاز شرایط عینی و ضروریات ابژکتیف سیاسی همان زمان بودند.

هر جنبش انقلابی حداقل دویخش دارد، بخش علنی یابخش توده ای و صفوف و بخش مخفی یادستگاه رهبری و کادرهای برجسته آن. پیکار بنوال این مسئله را نقد کرده و میگوید پس "منظر نویسان انشعاب کردند" دلایل عمده آن موجودیت سازمانی که از خفار هبری میکرد رهبران از وجود آن آگاه نبودند" در اینجایی بینیم که بنوال خان مایکرتبه مخالف "مخفی بودن سازمان جوانان مترقی" میشود و در حالیکه چند سطر بالاتر از علنی گری شعله ای ها شکوه و گلایه داشت. او این مخالفت را طوری بیان میکند که خواننده از آن این نتیجه را بگیرد که این سازمان "صداقت" نداشته است. و این عدم صداقت سبب انشعاب "پس منظر نویسان خائین" شده است. در اینگونه بیسوادی های فلسفی و انحرافات دیدگاهی حضرت فیل هم گم میشود چه رسد به ذهن یک جوان بی تجربه. اما حقیقت اینست که وحدت ها و به همان صورت جدائی های سیاسی منبع و منشأ ایدئولوژی یک- سیاسی دارندنه عاطفی و اخلاقی. سیاست یک جنبش و منطق نوباره های تازه عاشق که بهنگام "قهر" اشک ریزان میرسانند "توفلان و بهمان چیز از من مخفی ساختی"، "توصادق نیستی" تفاوت های زیاد دارد.

اما بنوال خان ماکه آدم بوالهوس و هر دم خیال است چند سطر بعد این داستان را فراموش میکند و می نویسد "اگر یک لحظه بیپذیریم که زیر نام دیگری فعالیت داشت و نشریاتی داشت، ایا درست بوده؟ خود را بانام مستعار حفظ کند و هزاران جوان را با اسم و چهره واقعی شان بمیدان بکشد....". به اینصورت دیده میشود که افرادی مانند بنوال خان سربه هر دردی و در پیچه ای می زنند تا سازمان جوانان مترقی و رفیق اکرم یاری را ضربه بزنند. ما از جناب بنوال می پرسیم که شما در کجا طرفدار پنهانکاری هستی و در کجا خواهان مبارزه علنی؟

ایا احساس بشر دوستانه و نکوهش ریش سفیدانه جناب بنوال مبنی بر اینکه "خود را بانام مستعار حفظ کند و هزاران جوان را با اسم و چهره واقعی شان بمیدان بکشد" درست است؟ ما نمی گوئیم درست است یا نه و شما خود قضاوت کنید از سال 1898 تا دم مرگ نام ولادیمیر ایلیچ اولیانف، لنین است. از سال 1927 تا سال 1947 نام مائوتسه دون "دی چینگ" است، در افغانستان، نام مجید کلکانی از جانب طاهر بدخشی انتخاب شده و "مازیار" میباشد. عبدالقیوم رهبر نام مستعار "مهدی" را بکار میبرد. نام دادنورانی در نزد انجوهای امپریالیستی به ویژه USAID و InterAID دادنورانی ولی در کمپ پناهندگان سازمان رهائی یعنی نزد رفقاییش "داکتر عثمان" بود. نام سید غلام علی مشرف تاکنون سید حسین موسوی است و... قس علیهذا کدام نوشته لنین به نام "ولادیمیر ایلیچ ایانف" نشر شده است؟ مابیشتر صحبت در این رابطه را مانند طرح این بحث اضافی میدانیم. زیرا مثل عامیانه است که "دود از آتش بر میخیزد" و جائیکه آتش

نباشد و دهم وجود ندارد و مرتجعین پس منظر نویس و پیاده های شان در خارج از زندان، داکتر فیض و سایر اپورتونیست ها و رویزیونیست های جهت رفیق اکرم یاری را آماج فحاشی شان قرار نداده بودند.

آقای بنوال سازمان جوانان مترقی را متهم میسازد که "صدها هزاران جوان را بخیا بان ها آورد، تک تک آنها را به پولیس و دستگاه ضبط احوالات معرفی کرد ظاهر معرفی کرد، روانه زندان کرد و بعد هارژیم های فاشیستی خلق و پرچم دسته دسته آنها را بزندان انداخته و اعدام کرد. صادقانه بگوئید به این برخورد غیر مسئولانه، که تاکنون کسی مسئولیت آنرا به عهده نگرفته چه نام میدید؟؟؟". آدم وقتی به چنین جملات و اقعاحیرت آور بر خورد می کند از خود می پرسد که آیا افرادی مانند بنوال خان به این مسئله پی برده اند که مبارزه طبقاتی چیست؟؟

مبار هاتذکر داده ایم که سازمان جوانان مترقی در پی آمدت کامل مبارزات خلق کبیر افغانستان علیه امپریالیزم، سوسیال-امپریالیزم و ارتجاع حاکم بر کشور به وجود آمده بود. این سازمان مانند "ساما" محصول ائتلاف های میکانیکی تحت شرایط خاصی نبود. شرایطی که نفرت مردم از حاکمیت مزدوران سوسیال-امپریالیزم به تنفر بالفعل تبدیل شده بود هر کس را با هر کس میکوشید جمع یکدیگر شود تا خلق و پرچم را سرنگون سازد. در زمانیکه سازمان جوانان مترقی به وجود آمد خلق افغانستان تحت فشار قحطی، فقر، بیگاری فئودالها و دولت بسر میبردند. امراض گوناگون و به ویژه جزام، توبرکلوز و پولیو دمار از روزگار خلق مادر آورده بودند. امپریالیزم امریکا و سوسیال-امپریالیزم شوروی چنگال های خونین شان را بر گلوگاه خلق این کشور فرو برده و هر کدام میکوشیدند آنرا در مسیر سیاست استراتژی کره ارضی خود ردیف سازد. امپریالیزم غرب با دامن زدن بحران های اقتصادی زمینه بیشتر نفوذ خود را آماده ساخته و تاج و تخت آل یحیی را مورد تهدید قرار میداد. سوسیال - امپریالیزم شوروی سیمنت، گاز شبرغان و محصولات فارم های هده و غازی آباد، پنبه، میوه جات خشک، قره قل و قالین افغانستان را به قیمت خیلی پائینتر از نرخ بین المللی غارت میکرد. میکانیک اتومبیل را بجای انجنیری متخصص با معاش حداقل پنج برابر بالاتر از انجنیر افغانستان (همان انجنیری که خودشان در پلی تخنیک کابل تربیه میکردند) به افغانستان میفرستاد. ستم ملی - امپریالیستی و ستم ملی سوسیال-امپریالیستی مردم افغانستان را به انسان هائیکه "هیچ چیز" کرده نمیتوانند و ذاتا بی استعداد، کودن و کمتر از "روس ها" و "امریکائی ها" هستند - تبدیل ساخته بود. باندهای رویزیونیست خلق و پرچم باشیادی و میهنفروشی این رهنی عریان و ستمگری ملی روسی را تظہیر میکردند. اخوان الشیاطین در دفاع از ملاکین و کمپرادور های میهنفروش ملیت پشتون خود را هر چه بیشتر به امپریالیزم غارتگر امریکانزدیک میکرد. نورچشمی های فئودالها، ملاکین بزرگ، خوانین و تاجران دلال از کانال دولتی و غیر دولتی عازم غرب میشدند. "سیا" از طریق Full Bright عناصری قابل "تربیه" را در "AUB" (دانشگاه امریکائی در بیروت) و از طریق تیم "نیبراسکا" زلمی خلیل زاده را جذب میکرد. "انتلیجننت سرویس" از طریق بریتیش کاونسل به جذب و جلب نیروی ذهنی افغانستان و تربیه آنها برای روز مبادا، مصروف بود.

در چنین اوضاعی تنها سازمان جوانان متری بود که به منافع خلق کشوری اندیشید و در صدد دفاع قاطعانه از آن در صحبت رابا کارگران و اقشار مختلف زحمتکشانش، به ویژه متعلمین مکاتب و محصلین دانشگاه کابل باز کرده بود. این سازمان دعوی حق و حقیقت را در محکمه وجدان و آگاهی محصلین میبرد و بابرهان علمی و منطق طبیعی از آن دفاع میکرد. رویو نیزم روسیاه خروشی را افشا ساخته و نقاب از چهره میهنفروشان مزدور خلقی و پرچمی بر میداشت. و مستند در محاکمه وجدان محصلین و متعلمین محکوم میکرد. پیامی که شعله جاوید داشت این بود که بدون سرنگونی کامل نظام حاکم بر افغانستان و تاسیس جمهوری دموکراتیک توده ای افغانستان، دستان آلوده بخون رهنان امپریالیست و سوسیال- امپریالیست از گلوی خلق ما کوتاه نخواهند شد. قلب مالا مال از درد دیرینه خلق افغانستان و روحیه سلحشوری ای که در عروق این مردم از هزاران سال به اینطرف پرورش یافته چون امواج اقیانوس به طوفان آمده و طغیان میکرد. سازمان جوانان متری یا باید بر بال این طوفان سوار میشد و آنرا رهبری میکرد و یا لنگ لنگان به دنبال آن می دوید. اما این سازمان برخلاف امیدواری اپورتونیست ها جنبش شعله جاوید را بسمتی طوفانهای بزرگ میبرد و برخلاف دیگران فرمان پائین شدن از کوه را نمیداد.

در اینجا هم مسیر کلی حرکت (دموکراسی نوین) درست است، هم موتور متحرک آن (سازمان جوانان متری و مارکسیزم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون) درست است، هم فرمانده و ناخدای کشتی (رفیق اکرم یاری) خرد و دانش درخور فرماندهی را دارد و هم دلیل حرکت (واژگونی حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم) با منطق تاریخ سازگار است. و هر حرکتی که دارای چنین اوصاف انقلابی و پیگیر باشد، مخالفت با آن در حکم ضد انقلاب بودن است. پیکار بنوال درست با این حرکت که همه چیز آن درست است به دلیل آنکه "پولیس رژیم افراد انقلابی را شناسائی کرده است" مخالفت میکند.

پیکار بنوال با پیروی از منطق خائنین پس منظر نویس و پایدوان شان در خارج از زندان (دزدیدن شتر در پناه پالان آن) بر سازمان جوانان متری حمله برده و آنرا بدلیل نمایش خصلت سرخ انقلاب سرزنش میکند که "صد ها و هزاران جوان را بخیابان ها آورد، تک تک آنها را به پولیس و دستگاه ضبط احوالات معرفی کرد ظاهر معرفی کرد". کدام ضد انقلاب در کجای دنیا همین جملات در مخالفت با انقلاب نگفته است؟ داکتر فیض همین لاطیلات را با جملات دیگر در سند خیانتش به انقلاب (با طرد اپورتونیسم...) باز میگوید. هر اپورتونیستی که چندواژه انقلابی را حفظ کرده با تکرار نسخه های دیگر این اراجیف بر سر هر چهار راهی جار زده و سازمان جوانان متری را محکوم ساخته است. اینها آرزو داشتند که جریان شعله جاوید را بیدر آتش عصیان توده هابه دلیل "مخفی ماندن از پولیس مخفی رژیم ظاهر خان" آب سردی ریخت، آنرا لگام میزد و "تمدنانه"، "صلح آمیز" و "قانونی" پیش میرفت. در اینجا است که ماهیت ضد انقلابی و اپورتونیستی پیکار بنوال بر ملا میشود.

هنگامی که حزب کمونیست چین تصمیم گرفت روی چین (منطقه اشتراکی یا پایگاه نیروی سرخ در جنوب چین) را ترک و بسوی ایالت شنسی در شمال حرکت کند تعداد افراد ارتش سرخ 85000 نفر

بود. این ارتش یگانه ارتش تاریخ بشر است که با طولانی ترین مارش، عظیم ترین حماسه تاریخ بشریت را بجا گذاشته است. این ارتش بیش از 1000 دریاچه و رودخانه و ده هزار کوه و تپه را زیر پا گذاشته و 21000 مرتبه مورد حمله هوایی و زمینی ارتش 4.5 میلیون نفری چیانگ کایشک قرار گرفت. 13 ماه بعد وقتی این ارتش به منطقه سرخ در ایالت شانسی رسید، فقط 6000 تن از آنها باقی مانده بود. ژان گوتائو خائین هنگامیکه سنگر انقلاب را ترک گفت و به هنک کنک آمده و به این مستعمره بریتانیا پناهنده شد در مصاحبه مطبوعاتی اش گفت: "حزب بعد از چارمین عملیات سرکوب و محاصره دریافت کرده بود که نمیتوان منطقه سرخ را نگه دارد. این زمانی بود که باید خود را تا کنک می منحل اعلام و به دولت تسلیم میشد. به سربازان ارتش هشتم دستور میداد که بروند مخفی شوند و مبارزه مسلحانه را برای مدتی ترک کنند. در این صورت این همه سربازان های عزیزشان را از دست نمیدادند".

هریس سالزبیری نویسنده کتاب "راهپیمایی طولانی" از قول وانگ جینگ می (هنک کنکی) و هانری مارکانت (فرانسوی) می نویسد که ژانگ چهره اش را میان دستانش پنهان ساخته و سرش را به علامت نفی تکان داده میگفت "55 هزار سرباز در مدت 5 روز کشته شد، چوته، مائولی ته مسئول این قتلعام اند. اگر آنها هوشیارانه عمل میکردند این مصیبت پیش نمی آمد". سخنان آقای بنوال را با سخنان ژانگ گوتائو مقایسه کنید "صد ها هزاران جوان را بخوابان ها آورد، تک تک آنها را به پولیس و دستگاه ضبط احوالات معرفی کرد ظاهر معرفی کرد". از این جاست که می بینیم ممکنست که تسلیم طلبان در چندین موقعیت زمانی و مکانی، ملیتی و نژادی قرار داشته باشند ولی ماهیت حرف شان با هم فرقی نمیکند؟

در اینجا، لازم میدانیم به خواننده های گرامی از برخورد دوگانه دسته ابله های رویونیست (سا) با رفیق اکرم یاری گزارش مختصری را ارائه کنیم.

"سا" در ماه میزان سال 1387 نوشته ایرازیر عنوان "اکرم یاری، مبارز اندیشه و عمل" بیرون داد. در این نوشته بر علاوه یک سلسله دروغهایی بزرگ در مورد رفیق اکرم یاری گفته میشود "اما نام جنبش انقلابی کشور ما که نزدیک به نیم قرن سابقه دارد، بانام رفیق اکرم یاری، بنیانگذار این جنبش گره خورده است. فراز و فرودهای جنبش شعله ی جاوید با کار این سکاندار و یاران مبارز او در دهه ی شصت میلادی پیوند ناگسستنی دارد" در اینجا لازم میدانیم از جناب بنوال بپرسیم که: جناب بنوال به حکم "هم باند های تان" چه میگوئید؟ آیا شما مغرضانه میگوئید که "در کجای این جریانات نقش عمده رهبری کننده رایاری دارد؟ بعنوان سخنان که اورا نمی شناختیم، حالا بگردیم با هم اگر اثری، نوشته و رهنمودی از ایشان در دسترس باشد "یا آنها دروغ میگویند و ریاکاری میکنند؟

"سا" می نویسد "رفیق یاری زمانی به این ایدئولوژی دست یافت که ریویزیونیسم معاصر به رهبری یکی از دشمنان طبقه ی کارگر به انقلاب اکتوبریشت کرده و بساط ریویزیونیسم را تا کابل گسترانده بود اکثر روشنفکران با تبلیغات ریویزیونیست های خروشچفی در ضدیت با هیئت حاکمه و استبداد حاکم آن زمان به این جریان پیوسته، شعار کذایی برابری این قلاده بندان را پسندیده بودند، قادر به گردآوری جمعی از این روشنفکران شده، حزب دموکراتیک به قوی ترین نیروی سیاسی جامعه مبدل شده بود، تا

جایی که در انتخابات دوره ی 2 قادر شد که چهارتن از کادر هایش را به پارلمان بفرستد. در آن زمان افکار انقلابی به صورت محدودی در کشور ما راه باز کرده و درک روشنفکران از علم مارکسیزم بسیار ابتدایی بود، لذا وظیفه ی بیرون کشیدن انقلابیون از منجلا ب ریویزیونیسم را تاریخ بر عهده ی یاری و یاران او گذاشته بود تا راه واقعی انقلاب و آزادی را بابه سر رساندن انقلاب سوسیالیستی در مقابل دیدگان شان سرخ ترسیم نمایند. "آقای بنوال شما غلط میکنید که می گوئید یاری نباید شعله ای هارابه خیابان هامی آورد دستگاه اطلاعات سلطنت آنهارا بشناسدیا" هم باندهای تان "غلط میکنند؟

"سا" باز هم می نویسد "یاری دانسته بود که" پرولتاریا در مبارزه برای رهائی، ابزاری جز سازمان ندارد" به این خاطر از نخستین کسانی بود که عده ای از روشنفکران انقلابی را پیرامونش جمع کرد و مترصد فرصت ماند تا با برآمد نیرومند، در مبارزه با دولت فیودالی و ریویزیونیسم خروشچفی راه را بر هر نوع انحراف در درون جنبش تازه کار انقلابی کشور ببندد تا آن زمان دیگران این جمع را "گروه یاری" می نامیدند. به دنبال گروه یاری، گروه های محمودی و دیگران نیز شکل گرفتند. اما یاری از همه پیشتازتر در راه ایجاد سازمانی که راه انقلاب را سرخ تصویر نماید، قدم گذاشت. گروه یاری در جریان مبارزه با ریویزیونیسم و در محراق آن در روز سوم عقرب که پیروان سازمان جوانان «تزهایی خروشچفی عربده ی پارلمانتاریزم را سر می دادند، در میان دو راه قهر و تسلیم، اولی را برگزید.."

بسیار خوب! جناب بنوال شما نخواهید گفت که شما غلط میکنید یا "هم باندهای تان". اما از نظر ما هر دوی شما غلط میکنید. "سا" باحیله گری چیزهائی را به رفیق یاری نسبت میدهد که این رفیق انقلابی را در اعماق نادانی مغروق میسازد. چه کسی گفته که یاری میگفت که "پرولتاریا برای رهائی اش جز سازمان دیگر ندارد؟" آیا رفیق یاری تا این اندازه نادان بود؟ آیا رفیق یاری نمیدانست که اولین سلاح پرولتاریا مارکسیزم- لنینیسم- مائویزم است؟ آیا تشکل پرولتاریا بدون حاکمیت مارکسیزم- لنینیسم- مائویزم همان اتحادیه ها و بوندهای کارگری نیست؟ آیا بدون هژمونی مارکسیزم- لنینیسم- مائویزم تشکل پرولتاریا ارزش شانزده پولی را دارد؟ ای خائنین بیسواد! و ای رویزیونیست های سفیه چرا محتوای مغز های عقبمانده و سخیف تان را به رفیق یاری نسبت می دهید؟

آقای بنوال شما به این دلیل غلط می کنید که نخست حقایق عینی را که حتی دوستان شما و دشمنان انقلاب و رفیق اکرم یاری به آن اعتراف میکند، منکر میشوید. شما میتوانید اسحق نگارگر و دیگران را به دادخواهی به جان بطلبید اما وقتی به روی متحدین سیاسی- ایدئولوژیک تان به اینصورت تف می اندازید، هم از نظر ایدئولوژیک اشتباه می کنید و هم از نظر سیاسی. این کار "اشتباه به توان دو" میگویند.

پایان بخش سوم

مانویست های افغانستان

28 عقرب 1392

یاداشت :

در بخش چهارم سخنان پیکار بنوال را عمیقتر مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهم.